

سید جواد طاهایی

این مقاله به طور کلی در پی آن است که بیان کند کار بزرگ خاتمی آن بود که به گونه‌ای لایشرع، لیبرالیسم فرانسوی را در خدمت تکامل تاریخی ایران، انقلاب اسلامی و جمهوری آن قرار داد. قلیل از تفصیل موضوع، لازم است ابتدا به مدرنیته سیاسی خاصی بپردازیم که ایران در دوران پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ آن را تجربه کرد. لیبرالیسم فرانسوی یا عام‌تر، ارزش‌های سیاسی‌ای که حاصل مدرنیته فرانسوی هستند، تجربه فرانسوی مدرنیته.

مدرنیته فرانسوی

ارزش‌های سیاسی خصلت‌افزوسی در عصر مدرن از طریق تناظر با ارزش‌های میسلی جامعه انگلیسی زبان بهتر قابل درک می‌شوند. ویژگی عمومی این ارزش‌ها در همه جای جهان آن است که به جای نهادی‌نگی، انتخاب می‌آفرینند و سیاست را به مثابه امر پاره پاره یا گسسته می‌نمایند. مدرنیته فرانسوی، سیاست به مثابه امر نظام یافته را ستایش نمی‌کند. در طی ۲۰۰ سال اخیر، این ارزش‌ها ارزش‌های دیگر را عقیم نموده اما جایی آن‌ها را نگرفتند. آن‌ها افشار را انفعال کردند اما بر جایی مسلط نشدند. شر و شور آفریننده اما هیچ جامعه‌ای را مسخر خود نداشتند.

آن جنبه‌های فرانسوی که در سیاست مدرن هویدا شده عمدتاً از این قرارتند غلبه آزادی سیاسی بر آزادی در سلبه قانون، علاقه به شیوه‌های سازماندهی آگاهانه و فعالیت گروه به جای همبستگی‌های خودجوش، ظهور علم حقوق بین‌المللی، توجه به علوم اجتماعی علمی (لاگوس) گشته مارکسیزم، رقابت مدیران شده کم بها شمردن اخلاقیات سنتی، تمسک برای توجیه فضائی ارزش‌ها خودکامگی، دمکراتیک‌گرایی تدریجانه.

و تمرکز قدرت سیاسی، که همه این‌ها ناشی از نظریات سیاسی باغفلت فلسفی بلا و به قول کموند بر که مشتق از هگل به مسلح است. پیشتر، مورس کرسنتون نیز در کتاب خود به نام «حالی‌نویس از آزادی» در تقابل ابتدا فرانسوی و انگلیسی، این بار به طور خاص تر در عرصه اندیشه آزادی، تأکید کرده بود. به نظر کلی روایت فرانسوی مدرنیته بر رابطه تضادآمیز بین فرد آگاه و مدعی و دولت مستبد تأکید می‌کند و در آن مشخصه قدرت فرد، ضعف دولت است. و آرسن جامعه فوری و دولت ضعیف، تمثیل می‌شود. آزادی خویشی یا لیبرالیسم فرانسوی از آزادی، حقوق ضمانت شده فردی را مراد نمی‌کند. زیرا آنچه تصور می‌کنان و مبهم از حقوق فردی تدارک روایت فرانسوی مدرنیته سیاسی از یک فردگرایی مستیزه جویده نه حقوق افراد بلکه ضعف دولت را مراد می‌کند. تولی اصالتاً فقط به نامهای فلسفی برای تحقق دومی است. این روایت در مقطعی آشکار می‌ماند است که دولت باید به منظور تضمین حقوق فرد ضعیف باشد و برای حمایت از حقوق فرد فوری.

در لیبرالیسم فرانسوی، مخصوصاً در سستی که کرسنتون آن را اثبات می‌کند، منظور از آزادی فردی آن نیست که فرد بر خود حکم را بدو و از دخالت‌های ممکن دولت در حریم خود قانوناً مصون باشد (از آزادی خویشی انگلیسی). بلکه منظور آن است که فرد (فردی سخن‌خوار و نیز اقتضایی) دولت را از آن خویش سزود در این راه روایت فوق، طرح یک پیامبری مخرب را می‌دید و در هیچ‌کس و در هیچ‌کس نمی‌زند که برای ساختن جهان جدید هر چه را که هست خراب کند و به پیش برود. در این تصور، دموکراسی یک روش تیر در دست جامعه مدنی است برای ایجاد یک دولت آرمانی حقیراً.

آنتنی فلسفی، زیر خاکستر استبداد ارزش‌های سیاسی مدرنی که از صدر انقلاب

مشروطه تاکنون در فکر میسلی ایران ریشه داشتند ارزش‌ها یا نظریه‌هایی چون حاکمیت قانون، مجلس، مشروطیت، قدرت سیاسی، بورژوازی، آزادی فردی، حزب و تجزیه تفکیک قوا و همگی یا دست‌کم در تجزیهات عینی جامعه فرانسوی در انقلاب ۱۷۸۹ داشتند. یا اگر نه، روح فرانسوی یک عملکردی برایش را نمایندگی می‌کردند که نیروی خرابان خود را از باورهای فلسفی روشنگری فرانسوی دریافت می‌داشتند. دور که بر می‌گشت ارزش‌های لیبرال طرح فلسفی روشنگری است. اصول محوری روشنگری فرانسوی به قول برابین، کلیتاً عینیت عقابیت و باور به امکان رابطه رحل‌های ثابت بود.

به هر حال آن ارزش‌های میسلی فوق، به همراه چیزهایی که در پشت خود داشتند تقریباً هیچ‌کدام در سیاست عملی ایران معاصر فرصت عرض نهادن نیافته بودند. اما به حاکمیت نهان خود در ذهنیت روشنگران، احیا و نویسنده‌گان و حتی سیاستمداران ایرانی اندام می‌دادند و از آن هر زمان، با سخن، دین، گفتگو، کرمین و نهایتاً مقایسه بین امر موجود و امر مطلوب، تمهید خود به ارزش‌های فوق‌الذکر را تعقیب می‌کردند. این ارزش‌ها بیش از صد سال پایایی در حال غفلت و انتخاب یافتن حرونی بودند و ناآهن جا فتویت می‌شدند که ادبیات سیاسی ایران، سرسبز تر که آن‌ها بود و مسأله امکان محقق شدن و میزان عملی شدن با میزان اقتضایی بودنشان تقریباً هیچ‌کدام مورد امان نظر واقع نشده بود. از حدود صد سال پیش تاکنون حتی یک‌بار ترجمه شده خبر به کلون تفکری غیر از اندیشه‌های انقلاب فرانسه (فرز فلسفه محافظه‌کاری) به زبان فارسی ترجمه نشده بود. تصور کنیم بیش از صد سال عدم تقویت شدن و جزیمیت یافتن، اما مجال جاری شدن ترافتن و بساط به این نوع ارزش‌های سیاسی مدرن همچون آب‌های قزاینده‌ای در پشت

سد استبداد شاهان پهلوی هر زمان بالا و بالاتر می‌آمد. در سال‌های منتهی به ظهور انقلاب اسلامی، دیگر قابل حسم زدن بود که در صورت برافتن شدن سد استبداد، سدای که قابل تصور نبود، اگر این ارزش‌ها و سرابان فکری شان خود بنویسند آن را بشکنند چه نیروی خردکننده و مهیبی آزاد و جاری خواهد شد.

۱۰۰ روزه‌های انقلاب اسلامی، یعنی از حدود نیمه دوم دهه هشتاد میلادی که ظهور گورباچف و میخائیل گورباچف‌های ساختاری بزرگ در دولت موسواییستی شوروی تلقی می‌شد. چارنگه هر موزیک لیبرالیسم در آن بخش از جامعه فکری سیاسی ایران که به انقلاب اسلامی خوشامد نگشته بودند، آغاز به شکل گرفتن کرد. اما قلیل از آن، یعنی از بهمن ۵۷ طی مدت کوتاهی، مارکسیست‌ها و ملی‌گرایان یا ناسیونالیست‌ها که درک و تحلیل عقاید آنان شاید به دلیل فقدان ذهنیت ایدئولوژیک در نزد آنان به سهولت میسر نیست، هر یک نمایندگی بخشی از ارزش‌های سیاسی مدرن را در دست گرفتند و از مقبولیت آن ارزش‌ها همچون سلاحی علیه توده‌های انقلابی و رهبرانشان بهره بردند. اما در حالی که ناسیونالیست‌ها محصل اینها و ارزش‌هایی چون ملت ایران، منافع ملی، ایده سلطه‌گرایی را در دست داشتند و مارکسیست‌ها تا حد قابل توجهی به ارزش‌های عدالت اجتماعی، دولت فدرال و برنامیزی، طبقه اجتماعی و غیر لیبرالیست‌ها تمام می‌روز بندند ارزش‌های میسلی لیبرال خود را در بوته تمویق قرار دادند. تا چند سال پیش.

نیروی تاریخی مارکسیزم و ناسیونالیزم اما در برابر نیروی توده‌ای و فراگیر انقلابیون راهی به پیش نبرد برای احیای فعالیت و البته برای اندام زندگی، مارکسیست‌ها به شرق و ناسیونالیست‌ها به غرب رفتند. در دنباله با فروپاشی شوروی ارزش‌های سوسیالیستی نیز هر جفته‌ای روند زوال و استعجال را آغاز کردند. آن‌ها ارزش‌های مجرد ناسیونالیستی نیز در پرتو افزایش تجزیهات انضمامی در داخل نظام انقلابی که محتوایی بومی گرایانه داشت و کمابیش به احیای حسن میهن‌دوستی در عرصه‌های واقعی و مدد مردم رسیده تقریباً نیروی پیش خود را از دست داد. با وجود این، روشن است که پایان طرفداری‌ها از مارکسیزم و ناسیونالیزم، اصلاً به معنای پایان رونق اندیشه سیاسی مدرن در ایران و خاصه روایت فرانسوی آن نبود.

با پایان جنگ تحمیلی که تقریباً هم‌زمان با انتهای امپراتوری موسواییستی بود و نیز ضرورت آغاز روندهای بازسازی، بحرانی ایدئولوژیکی عمدتاً در برخی انقلابیون اسلامی - سوسیالیستی پدید آمد که راه را برای توجه وسیع‌تر به ارزش‌های غربی ناخودآگاه لیبرالی مسلط کرد. راهی که پیش‌تر با ظهور گورباچف آغاز به‌من گرفته بود. می‌توان گفت که نیروی تاریخی هر دو ایدئولوژی نهایتاً در خدمت لیبرالیسم ایرانی قرار گرفتند و مدرنیته سیاسی در ایران، در لیبرالیسم ایرانی چکیده و متجسد شد. به عبارت دیگر، تمام نیروی تاریخی سیاست مدرن در ایران، در مجموعه‌های قدیمی از ارزش‌های سیاسی لیبرال جمع شد و لاچار، لیبرالیسم در ایران در موقعیت یک پتانسیل فوق‌العاده از نیروی اجتماعی - سیاسی قرار گرفت. مارکسیزم ایرانی و ناسیونالیسم شاهنشاهی در کنار ناسیونالیسم معشوش جبهه ملی از این روز و در به زوال رفتند که روایت اصیلی برای مدرنیته در ایران نبودند و هر یک شبهه‌ها یا شاهانه‌هایی فرعی برای تفسیر ساقه مرکزی ارزش‌های مدرن انقلاب مشروطه بودند که فحواصی اصالت‌لیبرالی داشتند. مارکسیزم و تا حدی ناسیونالیزم، چه نود و سی‌سالین جبهه ملی و چه در قالب روایت شاهنشاهی در ایران، موقتاً تفسیری غیر اصالت‌مندانه از ارزش‌های انقلاب فرانسه نمایش می‌دادند. همچنان که انقلاب موسواییستی اکتبر ۱۹۱۷، شاه‌های از شعله برابری و مساوات انقلاب فرانسه بود.

به هر حال لیبرالیسم در ایران تدریجاً به یک نیروی اجتماعی - سیاسی بزرگ تبدیل شده‌توانی که برای

استخار کردم، خوب آمد!

دولتی را نقش‌تار می‌دیدم، محمد خاتمی در گفتگو با میسلی

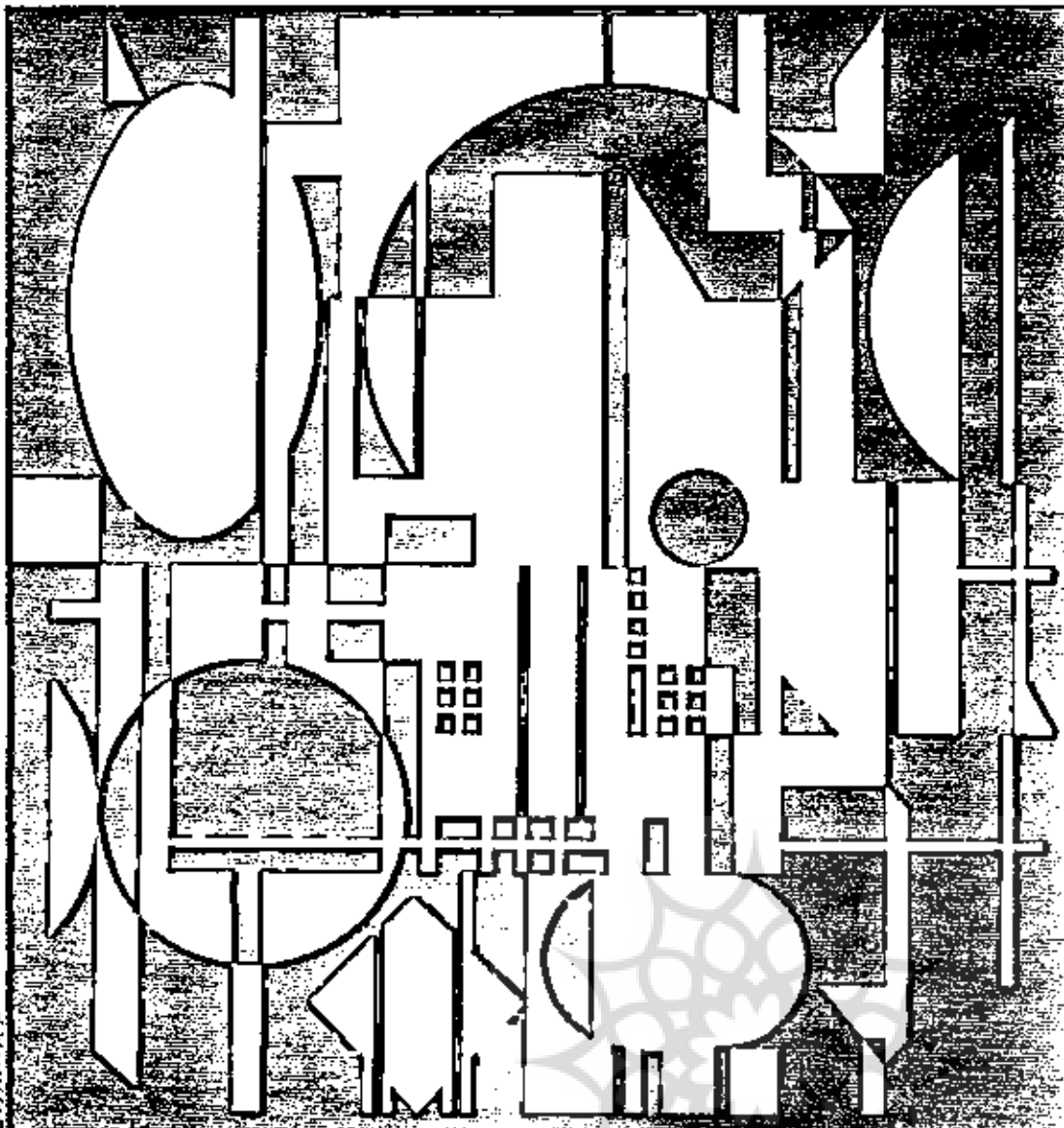


۲۷

بار دوم در انقلاب اسلامی و این بار بسی جدی‌تر و فعلیت و جریان یافتن را می‌طلبید این نیروی فکری و اجتماعی مدین را این‌رو که اتحاد و پیوستگی از طبقات متوسط جدید در معرض الهام آن قرار داشتند، اینک به دنبال سرانجام این انقلاب بود که به وسیله آن تعالیم خود را در صحنه سیاست ایران جاری و رها سازد. حجت الاسلام خامنه‌ای کسی بود که با او لایزالیزم ملت‌پسند فرانسوی در سیاست عملی ایران آغاز شد. اما بسی مهم‌تر آن که هم‌ویدان پایان نیز داد.

خاتمی اکتیم آندیشه سیاسی معاصر ایران خاتمی تمام نیروی آندیشه سیاسی مدین را در ایران آزاد کرد و سپس بیرو و التهاب آن را از آن مستند یا خاتمی تاریخ خود افزای مرونی ارزش‌های سیاسی مدین در ایران پایان گرفتند. چنان‌که پایانی که اگر بزرگ‌ترین پرتوهای در جرمی به صورت مجرد از این ارزش‌ها سخن بگوید (مثلاً کت سیاسی، تخریب و هالی از استبداد) ممکن است لیخندی نثار او شود. این لیخندیدن مناسبت که اینک در دوران جدیدمستقلیت محسود و عملی (عقلیسی بودن) جلی برای عقلانیت عام و فلسفی باقی نگذاشته است. به وسیله خاتمی تاریخ تفکرات و تمایلات فترتلی در سیاست ایران به آغاز تاریخ تصورات عملگراییه در این سیاست پیوند خورد.

در این موقعیت شاید بهتر است از خاتمی (نتایج مترتب بر آندیشه و عمل حجت‌الاسلام خاتمی) سخن بگوییم به صورت دیگر، نتیجه آندیشه و عمل خاتمی از آندیشه و عمل شخص ایشان جداست. ممکن است برخی بگویند حجت‌الاسلام خاتمی لایزالیزم سابقه‌پشتانی را مخصوصاً در چهار سال اول ریاست جمهوری خود نمایش می‌داد. اما مهم تفکر سیاسی - اجتماعی حجت‌الاسلام خاتمی نبوده هم‌ویدان خاتمی خاتمی سیاسی - اجتماعی این تفکر هم نیستند. مهم نقش تاریخی ایشان است. خاتمی در کربن انقلابیگری بر شوهر اما مشرب فرانسوی در سیاست ایران را اثر کند و آن را با این فرساخت و سپس راه را برای تجری عقل عرفی (الکن گفتوگو بر مسائل عینی، تو افکات محدود در کعبه تراز مسائل واقعی) باز کرد. این راه را اقبال از ظهور خاتمی آندیشه فراز بوی یاد آندیشه انقلاب فرانسویه سبده ساخته بود. این انقلابیگری فلسفی شوهر نهاد دولت را حقیق و کعبه سنت و الزام کهن، تجرب‌های محدود و بسی را کم‌اهمیت و ارزش‌های سیاسی عام و تجرب‌های شوهر را چنان مسطور می‌نماید. این انقلابیگری به نام جامعه (جامعه‌های زنده) سیاسی و به بدعت مدعی اتحاد جفنه راه‌چون هتتر که به نام نژاد المانی، المانی‌ها را به کشتن می‌داد. آندیشه می‌گفت: آندیشه آزادی فردی علیه باقی‌ت‌های جزئی (جزئی آزادی فرد اقدام می‌کرد و قانون‌گرایی فترتلی که از سوی معاصر دولتی تبلیغ می‌شد فضاهای آزاد ناشی از حریت عرفی را محدود می‌کرد. حجت‌الاسلام خاتمی نشان برگ بر بازی فرانسوی آندیشه سیاسی معاصر ایران زد. او به یکی از دوستانش در دانشگاه تربیت مدرس گفته بود: برای نامزدی ریاست جمهوری استخاره کردم. خوب آمد. شرکت کرده. شهید راز خوب بر آمدن آن استخاره همین بود. پایان صد سال سیاست‌تورزی فترتلی و آغاز عقل عرفی در سیاست ایران. به وسیله حجت‌الاسلام خاتمی در سیاست ایران عقلانیت فترتلی تضعیف شد و عقلیسی بودن فلسفی تقویت به وسیله او جمهوری اسلامی چالش بزرگ مدینه سیاسی (یا پارلایم آندیشه سیاسی معاصر) را پشت سر نهاد و اینک باید خود را برای چالش‌های بزرگ دیگر (کارآمدی، آنتی دین و آزادی پیوند نظری اسلام و ایران، پیوند تفکر سیاسی امام خمینی (ره) با گرایش‌های سیاسی طبقات متوسط مدین، پیوند دولت جمهوری اسلامی و روشنفکران (ره) آماده کند.



مارکسیسم و ساختارگرایی

طبقات اجتماعی در آندیشه لیکنوس و پولاتزاس

کاوه مظفری
یکی از نظریه‌پردازان برجسته و مطرح مارکسیسم در دوره پس از جنگ جهانی دوم، لیکنوس پولاتزاس است. آندیشه‌های وی با رویکردی ساختاری بیشتر در باره طبقات، سیاست و دولت می‌باشد. آثار عمده پولاتزاس در زمینه نظریه مارکسیستی به‌ویژه در باره طبقات اجتماعی، قدرت سیاسی و دولت بوده است. مشاجرات او با آلف میلبرند بر سر ماهیت دولت مسرما‌پهلاری به صورت یکی از مباحث کلاسیک نظریه پردازان در این زمینه در آمده است. آثار عمده پولاتزاس عبارتند از: قدرت سیاسی و طبقات اجتماعی (۱۹۶۸)، حقیقات در مسرما‌پهلاری معاصر (۱۹۷۵)، دولت و قدرت در سوسیالیسم (۱۹۷۸)، هاشمیسم و دیکتاتوری (۱۹۷۹)، و بجران دیکتاتوری‌ها (۱۹۷۶).

مارکسیسم ساختاری و آندیشه‌های پولاتزاس
مارکسیست‌های ساختاری به بررسی ساختارهای مسلط بر جامعه مسرما‌پهلاری گرایش دارند. اقتدار برای مارکسیست‌های ساختاری بسیار حاکم‌الاهمیت است. اما نمی‌توان آن‌ها را تقلیل‌گرایان اتونومیست یکی دانست. آن‌ها به ساختارهای گوناگون دیگر

بهریزه ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک نیز توجه دارند. در حقیقت این مارکسیست‌ها ساختارهای دیگر را مسرما‌پهلاری نام ساختار اقتصادی نمی‌دانند و تنها می‌پندارند که ساختار اقتصادی در آخرین مرحله نقش تعیین‌کننده دارد. آن‌ها نه تنها اهمیت نظام سیاسی و ایدئولوژیک را می‌پذیرند بلکه برای آن‌ها خروجی‌های نسبی «فکر» به شکلی که این ساختارهای سیاسی و ایدئولوژیک ممکن است راه‌های تحول مستقلی را در پیش گیرند و در هر لحظه از زمان می‌توانند به صورت نیروهای مسلط بر جامعه پدیدار شوند. مارکسیست‌های ساختاری بر هر ساختار که تأکید روزنده‌تر متعینند که کنگران فلسفی مسرما‌پهلاری را بر این ساختارها می‌کنند. به این معنی که کنگران بیشتر تحت اثر این ساختارها به سر می‌برند یا وجود دلالت‌های احتمالی یک چنین دیدگاهی، این ساختار گرایان نمی‌خواهند نتیجه‌گیری کنند که آنچه فقط باید بنشینند و در انتظار او هم گسیختگی نهایی نظام ساختاری می‌مانند. به گفته پولاتزاس «اگر ما تنها سیاست مسرما‌پهلاری را در پیش گیریم، هرگز آن روز بزرگ را نخواهیم دید. بلکه فقط شاهد روزه ناگهان در نخستین ساعات صبح خواهیم بود». تصور فروپاشی ساختارهای جامعه بر مبنای عمده دیگر مارکسیست‌های ساختاری نیز دلالت می‌کند. «تقلص‌های مرونی نظام» آن‌ها به تأکید بر تقلص‌های میان ساختارها بیشتر گرایش

دارند تا تقلص‌هایی که کنگران با آن روبرویند. لویی آلتوسر را می‌توان اولین مارکسیست ساختارگرا دانست که به بازخوانی آثار مارکس به ویژه «کاپیتال» پرداخت و برداشتی ساختاری را از آثار مارکس ارائه کرد. آلتوسر معتقد بود که آندیشه‌های مارکس در طول زندگی وی، تغییر موضع داده است و در واقع یک «گفت‌وگو» مرفقه‌نمایشی برای آثار مارکس در نظر داشت. به عقیده وی دست‌نوشته‌های ۱۸۴۲ و مسایر آثار مارکس تا پیش از ۱۸۴۵ زمانی نوشته شدند که مارکس به شدت تحت تأثیر هگل، فلسفه آلمان‌گرای و بکران اثر مشرب بر رابطه از خودبیگانه‌کننده مسرما‌پهلاری بر نوع آلمان بود. اما بعد از ۱۸۴۵، یک نوع جهت‌گیری علمی‌تر (به زعم آلتوسر) در آثار مارکس قابل مشاهده است. آلتوسر می‌گوید که مارکس در ۱۸۴۵ «کنشی علمی» انجام داد که از جهت ماهیت و پیش‌گامی‌اش در تاریخ مسافه‌نمایشی است. البته موضوع آلتوسر نسبت به بکران اقتضای ملایم‌تر بود. چرا که اعتقاد داشت اقتصاد در آخرین مرحله تعیین‌کننده (Determination) است. یعنی اگر چه اقتصاد اهمیت بنیادی دارد اما دیگر اجزای ساختاری نیز از اهمیت شگرفی برخوردارند. آلتوسر دو گانه «ساده» زیربنای - روبنای را به چالش می‌کشد. به عقیده وی روبنای جمله تنها اساس اقتصادی و از آنجا که نمی‌تواند بلکه از «استقلال نسبی»



طراحی: کاوه مظفری